

دلی که جاماند

طیبهان قدسی/۱۴

زندگینامه شهید مهدی سید علی کرباسی

سرشناسه: مشتاق، زهرا، ۱۳۴۱ -
 عنوان و نام پدیدآور: دلی که جا ماند: زندگینامه شهید مهدی سیدعلی کرباسی / گردآورنده زهرا مشتاق؛ ویراستار فهیمه روح‌اللهی.
 مشخصات نشر: تهران: سازمان بسیج جامعه پزشکی، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۱۸۴ص: مصور.
 فروست: طبیبان قدسی: ۱۴.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۵۶۶-۰۵-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 موضوع: سیدعلی کرباسی، مهدی -- سرگذشتنامه
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- شهیدان -- سرگذشتنامه
 شناسه افزوده: روح‌الله، فهیمه، ۱۳۵۲ - ویراستار
 شناسه افزوده: سازمان بسیج جامعه پزشکی
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۱DSR1۶۴۶/س۹۲
 رده بندی دیویی: ۰۸۲۴۰۹۲/۹۵۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۳-۵۲۸۸۱

دلی که جا ماند

طبیبان قدسی/۱۴

گردآورنده: زهرا مشتاق
 ویراستار ادبی: فهیمه روح‌اللهی
 ناشر: سازمان بسیج جامعه پزشکی
 صفحه آرای: نرگس پاینده داری نژاد
 چاپ: چاپخانه روزنامه جوان
 نوبت چاپ: اول - زمستان ۹۱
 شمارگان: ۳۵۰۰ جلد
 قیمت: ۶۰۰۰ ریال
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۵۶۶-۰۵-۴

نشانی: تهران، تقاطع بزرگراه نیایش و خیابان سننول، مجتمع
 نیایش، ساختمان ۱۴۰، طبقه سوم، سازمان بسیج جامعه پزشکی
 تلفن: ۶ - ۲۲۶۶۱۴۴۴ نمایر: ۲۲۶۶۱۴۵۱

مقدمه

بسیار شاکر و خرسندیم که تمییز زندگی نامه شهید بزرگوار مهدی سیدعلی کرباسی، که نمونه‌ای عینی از اخلاق پوشکی بود، به اتمام رسید و اکنون پیش روی شما خوانندگان عزیز قرار دارد.

یقین داریم این زندگی نامه نتوانسته است به همه ابعاد شخصیتی این شهید بزرگوار بپردازد، اما در این مجال کوتاه، که سفری داریم به زندگی عاشقانه آقای دکتر مهدی سیدعلی کرباسی و خانم طاهره سمیعی اردبیلی، خوب می‌آموزیم که عشق به انسان‌هایی که تعالی خود را در زندگی رسیدن به حضرت حق و خدمت به خلق قرار داده‌اند حتی بعد از مرگشان جوشان و پاینده است. عشق وصف‌ناپذیر طاهره به مهدی حتی بعد از شهادتش شاهد این مدعاست. او در کنار مهدی به خاطر انتخاب راه سخت و پرفرازونشیبی که برگزیده رنج‌های فراوان برده‌است، اما تا لحظه مرگش یک دم دست از ابراز عشق و علاقه به او برنمی‌دارد.

و این داستان برای ما، که در عصر مدرنیته و دور شدن از یکدیگر به‌سر

می‌بریم، بسیار غنیمت است. دلیل این عشق بی پایان را هرگز نمی‌توان در وجود زمینی و مادی دو فرد معنا کرد بلکه ماندگاری آن تنها و تنها به این دلیل است که دکتر مهدی سیدعلی کرباسی قبل از توجه به خودش، همسرش و حتی فرزندش هدفش رسیدن به قرب و رضای حضرت حق بود و به این نقطه کامل و رسیده که آرزوی هر انسان عقل‌مدار و شیفته است، رسیده بود که از عزیزترین تعلقات به حق خود یعنی همسر و فرزندش بگذرد و جان عزیزش را تقدیم حضرت دوست نماید. همین هدف متعالی او را تا این حد برای طاهره جذاب و دوست‌داشتنی می‌کرد.

امیدواریم این کتاب خوانندگان عزیز ما را به حقیقت عشق برساند و اینکه زندگی چقدر پیچیده و ماندن بر مدار انس واقعی چه سخت و دشوار است. آنچه امروز نام رابطه عاشقانه به خود می‌گیرد شاید فقط در چارچوب بهره‌مندی معنا می‌شود. اما عشقی که در لابه‌لای صفحات این کتاب بین آقامهدی و طاهره خانم شکل می‌گیرد و بزرگ می‌شود انسان را به بیشتر فکر کردن وامی‌دارد؛ به این اندیشه که چگونه می‌توان در مدار عشق واقعی حرکت کرد و از آن خارج نشد.

سازمان بسیج جامعه پزشکی

پیشگفتار

عددها عجیب اند! داستان های زیادی با عددها روایت می شوند. مثل تولد و مرگ آدم ها که فقط با عددها معنا پیدا می کنند. با عددها حتی می شود بازی کرد. آنها را تغییر داد و مفاهیم تازه ای به دست آورد. چیزهایی که تنها در جهان اعداد جایی برای بودن پیدا می کنند. مثل فکر کردن به بودن آقا مهدی که اگر بود حالا یک مرد جاافتاده ۵۴ ساله بود یا طاهره خانم ۵۱ ساله با یک پسر جوان ۲۷ ساله که دیگر باید کم کم برایش آستین بالا می زدند.

شاید آقا مهدی به خاطر علاقه زیادی که به جراحی داشت، تا به حال دوره جراحی عمومی را تمام کرده بود و حالا یک دوره تخصصی دیگری را می گذراند. شاید بچه های دیگری هم داشتند و شاید ...

اما آقا "مهدی سیدعلی کرباسی" با بهار آمد و با زمستان رفت. روز ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۳۷ آمد و فقط ۲۷ سال برای زندگی فرصت داشت. تقدیر او رفتنی شتابان و فراموش نشدنی بود. او ۲۶ بهمن ۱۳۶۴ خداحافظی کرد و رفت و چشم های بسیاری در رفتن او گریست. در اعلامیه ای رنگی که برای

سفرش سفارش داده شد عنوان والفجر (۸) با خطی خونین در کنار واژه غریبانه شهادت می درخشید. اعلامیه ای که شب های بسیار بر بالین خیس از اشک طاهره تر شد و باز کاغذ عزیز طاهره بود؛ مثل تمام نامه های عزیز دیگرش. مثل خودش. مثل انتظاری طولانی برای دیدن دوباره کسی که تمام عمر عاشقش بود. انتظاری ۲۴ ساله. دردناک و طولانی. انتظاری که بیماری سرطان آن را به مراتب رنج آورتر کرد و محمد تمام این سال ها در سکوت تنها نظاره گر داستان زندگی والدینش بود.

طاهره سمیعی اردبیلی که اول دی ماه سال ۱۳۴۰ آمده بود، در شوقی عجیب برای دیدن همراه زمینی زندگی اش تسلیم رفتن شد؛ در ۱۵ آبان ماه ۱۳۸۸. درست دوماه پیش از تولد ۴۸ سالگی اش و...

این داستان زندگی زن و مردی است که در اوج جنگ آغاز شد و در امتداد جنگ به پایان رسید.

در زندگی بی پایان آن جهان خدا همراهشان باد.

زهرامشتاق